# مسیح الگوی انسان کامل، خدای کامل!

گاهی ما باورمند مسیحی، "عیسی" را بعنوان انسانی کامل در مفهومی کلی توصیف می کنیم و سربسته می گوئیم: چون آدم اول مرتکب گناه شد و منظور خدا، از انسانی که کامل آفریده بود برآورده نشد، پس مسیح را فرستاد که پاک و بی خطا زندگی کرد! بی آنکه به جانبازی او بر صلیب و خونی که در راه بشر ریخت سخنی بگوئیم! با وجودیکه انجیل های چهارگانه فقط بشرح زندگی مسیح نپرداخته اند، اما مضامین آنها بقدر کافی روشنگر شخصیت برجستهٔ اوست! گاهی در شرح " تثلیث" سرشت خدائی مسیح را در انسان کامل توضیح می دهیم که آنهم برای فردی نا آشنا به این فرمول، یعنی آنچه " روح القدس" برای ایماندار مسیحی آشکار کرده برای دیگران کارائی ندارد! اما بررسی موشکافانهٔ زندگی مسیح در انجیل ها می آموزد که "او" در عرصهٔ « تئوری و عمل» الگوی انسان کامل بود! پطرس راجع به استاد و مقتدای خود نوشت او سرمشقی برای ما شد تا در پی اش روان شویم ( اول پطرس ۲ :۲۱ ) مسیح گوشه گیر، مرتاض و تارک دنیا نبود و این شیوه را هیچگاه تبلیغ نکرد ( متی ۸ : ۲۰و ۲۲ ) او در شادی مردم شرکت می کرد. ( لوقا ۵ : ۲۹ )! او غمخوار مردم بود و هنگام مصیبت بیاری آنها می شتافت، وقتی دوست خود ایلعاذر را از دست داد در این غم با خانوادهٔ او شریک شد.( انجیل یوحنا ۱۱ : ۳۳ – ۴۴ ).او موقعیت مردم را کامل درک می کرد و تعلیم می داد همانگونه رفتار کنید که می خواهید با شما رفتار شود، با جذامی ها که قیافه ای ترسناک داشتند ارتباط داشت! جذامیها، مانند « بیماران ایدزی» زمان ما بودند که مردم از تماس با آنها پرهیز میکردند. هنوز اصطلاحی وجود دارد که می گوئیم: " فلانی منو دید "جیم" شد فکر کرد جذام داریم" اما مسیح وقتی این افراد مطرود را می دید"جیم" نمی شد برعکس، می ایستاد و به آنها دلگرمی می داد، آنها را لمس می کرد. یکی از آنها به التماس گفت: سرور من! اگر بخواهی، می توانی مرا پاک سازی! مسیح بی درنگ دست خود را دراز کرده و او را شفا داد! جذامی ها، بیماران منزوی و ترسناکی بودند. و بعلت پیشروی مرض، خیلی از آنها کورشده و جائی را نمی دیدند، از صورتشان تنها حفره ای باقی بود و بجای حرف زدن زوزه می کشیدند، اما مسیح می ایستاد و به آنها توجه می کرد! زنان گناهکار با شنیدن اسم مسیح قوت قلب می گرفتند! آنها نیز "متروکین" روزگار خود بودند که در جامعهٔ خشن و سختگیر، از زمرهٔ ناپاکان بحساب آمده و دیوزدگانی مجرم محسوب می شدند! مقدس نماهای متظاهر برای نابودی آنها نقشهٔ کشتن و سنگسار می کشیدند تا جامعه را به اصطلاح از لوث وجود آنها پاک کنند! عیسی موقعیت این زنان را تشخیص می داد و خطر نابودی آنهارا حس می کرد و با نگاهی گرم به آنها قوت قلب می داد ( لوقا ۷ : ۳۷ – ۵۰)! او کسی را محکوم و داوری نمی کرد و خوب می فهمید زندگی در اجتماعی گناه آلود با مناسباتی ناعادلانه جزء فقر و بیکاری، فحشا و معصیت دستآورد بهتری ندارد. وقتی زنی روسپی پاهای او را با اشک شست و با عطر خوشبو کرد چون به نیت زن آگاه بود به او گفت: ای زن بسلامت برو، ایمانت تو را نجات داد! این تشویق باعث شد تا زن برانگیخته شده و روش زندگی خود را عوض کند! "عیسای مسیح" وظیفه شناس و مسئولیت پذیر بود! بسیاری عقیده دارند که "یوسف پدر"، در جوانی فوت کرد و مسیح بحرفهٔ پر زحمت و کم درآمد نجاری روی آورد، تا مخارج خانواده و مادر خود را تامین کند( مرقس۶ : ۳ ). حتی درواپسین نفس با حس وظیفه شناسی، سرپرستی مادر یعنی "مریم مقدس" را به یوحنای حواری سپرد. عیسای مسیح بوجود و حضور کودکان اهمیت میداد، جائیکه در دنیای یهود ورود آنها بمجامع روحانی

منع بود، حتی در جهان پیشرفتهٔ یونان حضور کودکان درمعابد و شرکت در گردهم آئی بزرگان با اکراه پذیرفته شده و مرسوم نبود! اوشخصی عادل بود و بین شاگردان خود تبعیض قائل نمی شد و هنگامی که پسران زبدی درخواست کردند تا مقامی ویژه در حاکمیت خدا داشته باشند، با وجودیکه شاگردان خود را بسیار محبت می کرد اما حاضر به دادن امتیاز* و رانت غیرمشروع به خویشاوندان خود نشد.( مرقس ۱۰ : ۳۵ – ۴۰ )! او آدمی آزادمنش و طرفدار تعامل و بیان آزاد بود و هرگز عقیدهٔ خود را بشاگردان تحمیل نمی کرد. برعکس "آنها" آزاد بودند تا افکار خود را در حضور او بیان کنند.( متی ۱۶ : ۱۳ – ۱۵ )! او طرفدار تنوع و شیوه های فکر و رفتارهای برآمده از خصلت های پاک انسانی بود و تیپ های مختلفی را بعنوان شاگردان انتخاب کرد! او جلوتر از زمان فکر میکرد! در حضور او زنان می نشستند و آموزش می دیدند و ضعیف و ناقص العقل بحساب نمی آمدند، و دراین مورد دیدگاهی بسیار پیشرفته داشت. وقتی شیخ های سختگیر و جامعهٔ متعصب "بزنان" بچشم حقارت نگاه می کردند مسیح ثابت کرد که این نگاه، شایسته زن نیست بلکه "انسان بودن" شامل زن و مرد است. و زن نباید جنس دوم شمرده شود! اولین باری که عیسی خود را بعنوان "نجات دهنده" معرفی کرد به یک زن بود ( یوحنا ۴ : ۷ – ۲۶ )! او مایل نبود که زن وقت خود را در آشپزخانه سپری کند، بلکه طرفدار آموزش شایسته زنان برابر با مردان بود. ( لوقا ۱۰ : ۳۹ – ۴۲ )! حتی اولین کسی که بلافاصله پس از"رستاخیزاو از مردگان" به افتخار دیدنش نائل آمد زنی بود بنام مریم مجدلیه که مسیح برادرش را از مرگ نجات داده بود. مسیح به بیگانگان و" رومیها" احترام می گذاشت و به اختلاف قومی دامن نمی زد. برای او صورتبندی اجتماعی و سنت های غلط و قرادادی اهمیتی نداشت و اقلیت و اکثریت در نظر او بی معنی بود! به سامری ها که "نجس" خوانده می شدند به همان شیوه احترام می گذاشت که برای اکثریت یهود احترام قائل بود! برخی نقاشان در اثرهای خود مسیح را مردی تکیده و نزار بتصویر کشیده اند، در حالیکه او خطیبی مقتدر و کوشنده ای نستوه برای ترویج و آموزش کلام خدا بود و برای اینکار فاصلهٔ شهرها را پیاده می پیمود. انجیلها او را مردی شجاع و با غیرت توصیف می کنند که دوبار بساط تاجران و کبوتر بازان و چوبداران معامله گر را از معبد اورشلیم بیرون ریخته است. ( مرقس ۱۱ :۱۵ – ۱۷ و یوحنا ۲ : ۱۴ – ۱۷ )! وقتی سربازان برای بازداشت او می آیند با شجاعت خود را معرفی می کند و همهٔ مسئولیت ها را بعهده می گیرد! و از آنها می خواهد تا اجازه دهند که شاگردان بسلامت بروند. ( یوحنا ۱۸ : ۴ – ۹ )! "مسیح" بدون چشمداشت مادی بیماران را شفا می داد! خوانندهٔ بزرگوار بخوبی آگاه است که: هزینه های پزشکی و معالجهٔ بیماران در جوامع مختلف چقدر سنگین و کمر شکن است هنوز در بسیاری بیمارستان ها برای معاینه ای ساده، یا عمل جزئی و سرپائی، مقدم بر هر چیز ابتدا حق ویزیت مطالبه می کنند و حتی مبلغی بیش ازدستمزد بعنوان پیش پرداخت می گیرند! با تاسف باید اضافه کرد: مواردی پیش آمده که بیمار را گروگان گرفته اند و تا بدهکاری او تمام و کمال پرداخت نشده مدیریت بیمارستان برگ ترخیص بیمار را امضا نکرده است. در این شرایط مسیح پس از مداوای بیماران خود که اکثر بیمارانی صعب العلاج بودند، نه تنها هزینه ای در خواست نمی کرد بلکه بیشتر مواقع رستگاری آنها را تضمین می نمود و نجات را هم بعنوان جایزه و دلگرمی به آنها پیشکش می کرد! چه بودند و هستند که ناسپاس و قدر نشناس پس از مداوا، از تشکر خشکی مضایقه می کنند! ولی او با طبعی بلند، در خور شاهزادگان، از بیماران شفا یافته انتظاری نداشته و ندارد! "روزگار عجیبی است نازنین" وقتی در جهان ما دکتر علفی ها و شکسته بند های معمولی و فالگیر های مردم فریب و جراحان زیبائی "منشی" و دفتر و دستک دارند برای ملاقات آنها می بایستی ازقبل وقت بگیری و نزد آشنا و بیگانه کلاس بیائی که دکتر من همان است که بورد تخصصی از نا کجا آباد دارد، و اگرخیلی خوش اقبال باشی که پس از معاینه تو

را بگروگان نگیرد، صد البته هزار بار جای شکرش باقیست. آری برادر: در یک سو عده ای با بیماران خود چنین می کنند و در سوی دیگر جهان کسی آمده که پیاده بدیدن دردمندان می شتابد و برای برداشتن بار سنگین درد از دوش آنها خستگی وطی طریق را بخود تحمیل می کند!! اکثر مشاهیر و بزرگان جهان مسیح را الگوی کامل اخلاق و معلم کبیرانسانها می شناسند! فرهیختگان آکادمی یونان قرن ها در پی آن بودند تا جامعه ای بسازند تا انسانی مانند "مسیح" محصول آن باشد! انسانی با مشخصات انسان کامل! کسیکه در عین نداری مستغنی، و در اوج خرد و مهارت متواضع است! فلاسفه در پی تولید انسانی بودند که شایستهٔ نام انسان باشد! با مختصات حکیمی کامل، محبی وفادار، مهربانی نیکو خصال و متواضعی آرام! شاهزاده ای شجاع و قانونمدار، شایسته حکومت و امر و نهی انسانها، مقتدری حقیقت گو وصالحی صلح جو! فلاسفه عقیده داشتند در این صورت آحاد ملت از چنین حاکمی که رشید وشجاع، مدیر و مدبر و صاحب کرامات است حرف شنوی خواهد داشت، از این رو حکومت او پایدارمی ماند! اما مسیح بی اعتنا به امر سلطه و حکومت تا آنجا پیش رفت که جدائی کهانت دینی و نهاد حکومتی را بطور روشن توصیه می کرد ( متی ۲۲ : ۲۱ – ۲۲ )! و وقتی که در مقابل "پنطس پیلاطس" برای بازجوئی قرار گرفت، حاکم رومی که نگران حکومت خود بود از او می پرسد: آیا خود را پادشاه می داند؟ مسیح جواب می دهد: پادشاهی او ازنوع دنیائی اش نیست! حاکم می پرسد! او در پی چیست! در اینجا مسیح با موضعی قاطع از راستی و حقیقت دفاع می کند او در پی حقیقت است! او انسانی شجاع، خردمندی متواضع و قانون پذیری بی گناه است و به آنچه گفته وفادار مانده! انسانی آش و لاش شده هنگام بازجوئی از بیان "راستی" سرباز نمی زند!! قریب ۳۰۰۰ هزار سال بعد از این ماجرا، یکی از** برجستگان فلسفه و اقتصاد همانند اسلاف خود افلاطون و سقراط می نویسد: " اگر سجایای اخلاقی ثمرهٔ محیط است پس باید محیط را انسانی کرد" اما سجایای اخلاقی مسیح محصول محیط او نیست او درجامعه ای رشد کرده که در آن شکنجه و اعدام، سنگسار و قطع اعضای بدن یعنی قصاص امری عادی است! دراین جامعه قداره بندی و عصیان غوغا می کند! در فضای حکومت نظامی رُم، بیعدالتی و ظلم در دستور کار حاکمان قرار دارد، جائیکه متظاهران دین فروش برای تره و شاهی وجوهات می پردازند، ولی شتر را با بار عقیق و ابریشم چپاول می کنند! جامعه ای عصیانگرو انقلاب زده، محیطی چند قطبی! که در آن حتی انجام آزادانهٔ مراسم مذهبی ممنوع شده ( لوقا ۱۳ : ۱ – ۱۳ )! و پرستشگاه یهود محل کاسبی بورس بازان و کفتربازهای حرفه ای و چوبداران سود جو شده است! اجتماعی پر اعوجاج با پارادوکس هائی بغرنج وناعلاج، محیطی با مختصات جامعه ای بیمار، با مناسباتی ناعادلانه که دزدی و ارتشاء، فقر و فحشا در آن بیداد می کند! اجتماعی که فسق و فجور، رندی و تیزبازی، نارو زدن، دسیسه و دغل ،ازسجایای محرز و آشکارآن است ( یوحنا ۹ : ۲۲ – ۲۳ ، ۳۰ و ۳۴ و لوقا ۱۲ : ۱ – ۳ )! مسیح پیش از ایستادن در حضورپیلاطس در دادگاهی محاکمه شده که درآن مشایخ و کاهنان و کاتبان حضور داشته اند، و در پاسخ به "رئیس قیافا" که پرسیده: آیا تو پسر خدای متعال هستی؟ بروشنی گفته: من هستم! و پسر انسان را خواهید دید که در شکوه کامل برطرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می آید! حال که در دادگاهی دیگر مقابل پنطس پیلاطس با تاجی از خار، شلاق خورده، با لباس ارغوانی ظاهرشده، آنگاه پیلاطس بخاطر می آورد که این آدم باید همان انسانی باشد که شارحان و بنیانگذاران عدالت اجتماعی سالها با چراغ دنبالش بوده اند! و او"پنطس پیلاطس" در کتابها و دولت- شهرهای یونان در پی اش بوده اما اینک در جامعه ای او را یافته که هیچ چیزآن سرجای خود نیست! " اینک آن انسان" آری اینک پیلاطس، آن "انسان کاملی" را یافته که برای تحقق حقیقت می کوشد!. اما مسیح بارها و بارها از هفت شهر "کاملیت انسانی" گذشته، بال کشیده وبسی

فراتر رفته است! آنچنان که شاگردان در بارهٔ استاد خود می گویند: این دیگر چگونه انسانی است! که قدرت های سرکش طبیعت هم از او فرمان می برند! طوفانها بدستور او آرام گرفته و با نفرینی درختی را خشک می کند، این دیگر چگونه انسانی است که بحکم او ماهی ها بتور صیادان می افتند!! اوخود بارها گفته: "پسر انسان" نیامده تا کسی را محکوم کند، بلکه جهان را نجات دهد! آنکه قادر است گناهان شما را بیامرزد من هستم! من راه و راستی و حیاتم! هیچ کس نزد خدا، جزء بوسیلهٔ من نمی آید! هرکس مرا شناخت خدا را شناخته است. تنها توسط من می شود بخدا رسید! من نور جهانم هرکس مرا بشناسد در تاریکی نمی افتد! هرکه مرا دیده، فرستندهٔ مرا دیده،! من آب حیاتم! آبیکه عطش حقیقت جوی شما را می نشاند من هستم! قبل از ابراهیم من بودم! من اول و آخر هستم! الف و یای عالم هستی من هستم! آنکه مرده ها را زنده می کند من هستم! آنکه می تواند جانش را بدهد و باز پس بگیرد من هستم! من و خدا یک هستیم! هرکه مرا دیده خدا را دیده است.! و هر چه بنام من طلب کنید خواهید یافت! هرکه مرا دید و بمن ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در قیامت او را بر می خیزانم! پس درنام من بخواهید تا شادی شما کامل گردد! تمام قدرت چه در آسمان و چه در زمین بمن داده شده پس در نام من درخواست کنید که بشما داده خواهد شد. در نام من دیو ها می گریزند و در نام من سموم و زهر بر شما اثری نخواهد داشت! من نان حیاتم! مرا تصدیق کنید من همان مسیح موعود هستم!! یحیای پیغمبر که خود مبشر آمدن مسیح است در زندان دچار شک شده پس دو نفر از شاگردان خود را نزد مسیح می فرستد تا بپرسند آیا تو همان مسیح موعود هستی یا هنوز باید منتظر او باشیم؟ آن دو شاگرد وقتی نزد عیسی می رسند که او در حال شفای افلیج ها، کورها و بیماران است و ارواح پلید را از وجود دیوزدگان اخراج می کند! آنان سوال یحیی را بعرض او می رسانند! عیسی در جواب می فرمایند: نزد یحیی باز گردید و آنچه دیدید و شنیدید برای او بیان کنید که: چگونه نابینایان بینا می شوند، لنگ ها راه می روند، جذامی ها شفا می یابند، ناشنواها می شنوند، جذامی ها مداوا می شوند، و مرده ها زنده می گردند! و فقرا پیغام نجاتبخش خدا را می شنوند، سپس به او بگوئید خوشابحال کسی که بمن شک نکند! ( لوقا ۷ : ۱۸ – ۲۳ )! این وضع یحیای پیغمبر بود که عیسی در باره اش فرمود: تا بحال هیچ انسانی بزرگتر از یحیی خلق نشده! اکنون منادی آمدن مسیح، به مسیح بودن عیسی شک کرده، وضع دیگر شاگردان بهنگام دستگیری مسیح نه تنها بهتر از یحیی نیست، بلکه بمراتب بدتر است!" تومای شکاک" کماکان مردد مانده! پطرس که او را خداوند خطاب می کرد، قبل از سپیده صبح منکر ارتباط با او شده، مرقس بگوشه ای گریخته، دوستش ایلعاذر که او را از مرگ نجات داده حتی پای صلیب حضور ندارد! اما عیسی بهمهٔ مرددان و شکاکان قول داده که پس از مرگ برمی خیزد تا شک ها در مورد او برطرف شود! هنگامیکه شاگردان مرگ کامل او را بر صلیب مشاهده کردند و " خونابهٔ" جاری شده در اثر نیزه، که مرگ مغزی و قلبی او را تائید می کرد، بچشم دیدند و پس از سه روز دوباره او را زنده یافتند و "توما" زخم های او را معاینه کرد، بکلی تردید ش زائل شد وبا اطمینان ایمان آورد که او مسیح و خدای متبارک است که پس از مرگ اکنون در میان زندگان می خرامد! این واقعه و عروج او، و سپس «نزول روح القدس" آنچنان امیدی در دل شاگردان نسبت به آیندهٔ پرشکوهی که منتظرشان بود بوجود آورد که حاضر شدند جان ناقابل خود را در راه او بدهند و اکثرا به شنیع ترین و خشونتبارترین مرگها تن دادند! آنها شاهدان زندهٔ انسان کامل و خدای متبارکی شدند که پیشتر نسبت به آن شک کرده بودند! و چون روح القدس بر آنها قرار گرفت تمامی صحنه های همراهی با مسیح و حکایتها برآنها آشکار شد! مسیح به آنها اطمینان داده بود که معجزات شگفت انگیزتری انجام خواهند داد! و چون سایهٔ آنها بربیماران می افتاد شفا می یافتند! در روزگار ما چون گذشته ای نه چندان دور، این تردیدها هنوز ممکن است حتی میان ایمانداران پیدا شود!

نمونهٔ آن ایمانداران شهر کولسی است که تحت تاثیر فلسفهٔ یونان و آموزش انحرافی، ایمان آنها کمی تاب برداشته بود و باور آنها نسبت به خدا بودن کامل مسیح لنگ می زد! پس چاره را در آن می بینند که شبان خود "اپافراس" را نزد پولس بفرستند که سؤال کند: مسیح کیست؟ آیا او تنها یک انسان بود یا ذات خداوندی داشت! اپافراس به ملاقات او می رود و پولس رسول در نامه ایکه می نویسد، از حقایق تکاندهنده ای پرده بر می دارد تا تردید های اعضای کلیسا را راجع به مسیح بر طرف کند! پولس زندانی پس از سلام و تشویق جماعت کولسی به آنها می نویسد : هشیار باشید که کسی با فلسفه های باطل ایمان و شادی روحانی را از شما نگیرد، نظرات غلط و پوچ ایشان بر افکار و عقاید مردم استوار است نه بر فرمایشات و تعالیم مسیح! در مسیح "طبیعت و ذات الهی بطور کامل" در یک بدن انسانی ظاهر شده است زیرا خدا اراده فرمود: "الوهیت کامل" در وجود فرزندش قرار گیرد. بنابر این وقتی مسیح را داریم، خدا را داریم ! آمین ..... * سالومه خواهر مریم مقدس و مادر "یوحنا و یعقوب" است، پس این دو پسر خاله های عیسای خداوند هستند! صحفهٔ ۵۶۴، راهنمای کتاب مقدس ** کارل مارکس دیالکتیک علمی!..... ۲۵ نویسنده: مسعود مهرداد

